

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۲۷ دسامبر ۲۰۲۱

حمید انوری

"چلنی به چلوصاف میگوید: سوراخ هایت ده گور"

عمران خان خومره ربنیتیا وایی؟

عنوان دومی یا فرعی (به رنگ سرخ) در این مختصر از فرد شناخته شده و خائن ملی بنام "صمد ازهر" است که باز هم سر از آخور "افغان-جرمن آنلاین" بیرون کرده است. عنوان اصلی اما، یکی از ضرب المثل های تاریخی و شیرین وطن ما، افغانستان زیبا و تاریخی است که به حال همین فرد فرومایه، دیده در، جنایتکار، جاسوس، وطن فروش و شکنجه گر و قاتل بی رحم و خونریز، بسیار به خوبی صدق میکند. زمانیکه صمد ازهر ها بر عمران خان ها و مانند آنها انتقاد میکنند، درست به منزله همین ضرب المثل است که "چلنی به چلوصاف بگوید، سوراخ هایت در گور" این کمترین سر آن ندارم تا از عمران خان پنجابی دفاع کنم و نیز میدانم که "عمران خان"، سخنان ناسنجیده و نا جویده و بزرگتر از دهان خود را گاه گاهی قلقله می کند که معده مریض اش آنرا هضم کرده نتوانسته است و یا شاید هم مشاوران افغان دشمن پنجابی او برایش مشوره های غلط داده باشند. اما یک اصل اصیل را هرگز نباید نادیده انگاشت و آنهم اینکه "سگ" عمران خان و عمران خان ها بالای "ازهر" و ازهر ها شرف دارد. "عمران خان" وطن فروش و جاسوس اجنبی نیست، "عمران خان" کشور و مردم خود را به بیگانه ها نفروخته است. "عمران خان" قاتل و جاسوس و جنایتکار مانند "ازهر" و ازهر ها نیست. او هرگز وطن خود را به اجنبی نفروخته است. او هموطنان خود را شکنجه و کشتار نکرده است. در وجود او شاید یک ذره وجدان باقی باشد، اما "ازهر" و ازهر ها را وجدان در وجود بی وجود شان کاملاً مرده است.

"صمد ازهر" قاتل شناخته شده است که به ساز تجاوزگران روسی همیشه رقصیده است. او صاف و پوست کنده، قاتل شهید میوندوال است و خون پاک میوندوال شهید، دیر یا زود گریبان این جنایتکار قاتل را گرفتنی است.

در اینجا رجوع میکنیم به کتاب پرارزش و مستند "جفای بزرگ"، تحقیق و نگارش از محترم "داؤود ملکیار"، صفحات ۱۷۱ تا ۱۷۳:

["شاهدان به قاتل بودن صمد ازهر، گواهی میدهند

ا- حکایت محترم خانم علومی

چندین سال قبل، روزی محترم محمد ظاهر شالیزی (یک تن از اقاربم)، به من تلفون کرده گفت که شب قبل در یک مهمانی از خانم محترمی از خانواده علومی در مورد قتل میوندوال مطالبی را شنیدم که شخصاً از زبان صمد ازهر شنیده بود. خانم علومی گفت، چیز هائی را که از زبان صمد ازهر شنیدم واقعاً تکانهنده بود. شالیزی شنیدگی هایش را برایم گفته و توصیه کرد که هرچه زودتر با این خانم موسفید و محترم مستقیماً تماس بگیرم و گفته هایش را یادداشت کنم تا کم و کاستی در نقل قول صورت نگیرد. یکی دو روز بعد از آن با این خانم محترمه تماس تلفونی گرفته و جریان را پرسیدم. خانم علومی قصه را همانطوریکه از شالیزی شنیده بودم، مختصراً بیان کرده و وعده کرد که به زودی مرا از نزدیک دیده و جریان را مفصل تر بیان خواهد کرد.

طی سالیان گذشته دو سه باری تماس گرفتم ولی موفق نشدم که ایشان را از نزدیک ببینم تا اینکه به تاریخ بیست و ششم جنوری سال جاری (۲۰۲۰ سال نشر کتاب)، موقعیکه برای اشتراک در مراسم فاتحه یکی از افغان های محترم به مسجد Mission Viejo در Orange County جنوب کالیفرنیا رفته بودم، در وقت برآمدن از مسجد، چشمم به خانم علومی افتاد. به دو نفر اعضای فامیلم که مرا همراهی می کردند گفتم که در یک گوشه منتظر من باشند تا از این فرصت استفاده کرده و با این خانم محترم صحبت نمایم. وقتی نزدیک ایشان شدم خودم را معرفی کردم، محترم خانم علومی با محبت و مهربانی اظهار خوشی کرده گفتند که ضرورت به معرفی نیست. با اظهار معذرت گفتم، گرچه محل مناسب برای صحبت طولانی نیست، اما اگر لطف بفرمایند و در گوشه صحن خارج مسجد زیر سایه درختی ایستاده و چند لحظه صحبت کنیم ممنون می شوم. چون ممکن است بازهم برای چند سالی این فرصت میسر نشود. پیشنهاد مرا با خوشی پذیرفت و چند قدم دورتر زیر سایه درختی توقف کردیم. گفتم، لطف کنید همان قصه چند سال پیش را یک بار دیگر بازگو کنید.

خانم علومی جریان را چنین بیان کرد:

صرف چند ماهی از گرفتاری و شهادت میوندوال گذشته بود. شبی در منزل احمد عیسی رئیس گمرکات هرات در شهر هرات مهمان بودیم. صمد از هر هم در جمله مهمانان بود. شاید مهمان اصلی آن شب بوده باشد. هر کسی در گوشه ئی نشسته و با دوست و آشنای خود مصروف صحبت بود. صمد از هر با یکنفر دیگر بالای یک کوچ نشسته بود و با هم مصروف صحبت بودند. من در چوکی یک نفری که در عقب کوچ موقعیت داشت و پشت آن چوکی به پشت کوچ تکیه داشت نشسته بودم و پشتم بطرف آنها بود صمد از هر که مشروب زیاد نوشیده بود و سرش بسیار گرم بود، راجع به کارروائی هایش در وزارت داخله قصه میگرد و بالاخره گپ به موضوع مرحوم میوندوال رسید. مطمئن نیستم که هم صحبت اش سوال کرد و یا خودش به آن موضوع شروع کرد. سخنانش پر از نفرت و بدبینی در مورد میوندوال بود. این گفتارش هیچوقت یادم نمی رود که گفت:

سه نفر داخل اتاق او شده، دو نفر دست ها و پاهایش را محکم گرفته و یک نفر او را خفه کرد، بعد از چند لحظه فکر کردیم که کارش تمام شده، اما دوباره نفس کشید. آدم بسیار سخت جان بود. دوباره همان کار را تکرار کردیم. تا اینکه از حرکت ماند و دیگر شور نخورد.

این خانم محترمه با معذرت و خواستن عفو به گفتارش ادامه داده گفت:

نمی خواهم این کلمه از زبان من در مورد آن شهید گفته شود، اما صمد از هر کلمه (سگ جان) را استعمال کرد و من پیشتر نتوانستم آنرا بزبان بیاورم و در عوض (سخت جان) گفتم.

خانم علومی در ادامه گفت که با شنیدن این کلمات از زبان صمد از هر بسیار بی طاقت شدم و از جایم برخاسته و از مهمانی خارج شدم، صمد از هر و هم صحبت اش تا آخر متوجه من نبودند و من هم از ترس خودم را به نافهمی زده و بعد از چند دقیقه صحبت با خانم ها از محفل خارج شدم..."

و در صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵ یک چشمدید دیگر:

[۲- چشمدید و روایت محترم جاهد همراه

منتشره جریده امید، ۲۱ مارچ سال ۱۹۹۴ میلادی

" یاد می آید روزیکه این جنایت توسط صمد از هر صورت گرفت. فردای آن روز حوالی ساعت ۱۱ صبح، داکتر محمد عمر معاون شعبه طب عدلی فاکولته طب کابل، نزد پدر شهیدم (داکتر عبدالفتاح همراه) آمد و با چهره یی که ترس از آن آشکار بود، جریان را چنین بیان داشت:

" امروز صبح زود وزارت داخله مرا به زندان دهمزنگ خواست و با حضور شخص صمد از هر و دو نفر دیگر که من آنها را نشناختم، معاینه خود را از جسد میوندوال شروع کردم.

او در ادامه صحبت چنین گفت: وقتی که من جسد میوندوال را نگاه کردم، چنان شکنجه شده بود که صورتش به مشکل شناخته می شد و آثار لت و کوب نه تنها در صورتش بود، بلکه در شکم و سینه اش هم، نقش ضربات لگد به وضاحت دیده می شد. داکتر عمر اضافه کرد که: میوندوال صاحب در اثر خفه شدن که نقش پا، روی گلویش به وضاحت نمودار بود، به شهادت رسیده بود و شخص قاتل کسی جزء صمد ازهر نبود، چون این صمد ازهر بود که از شروع توقیف میوندوال شهید، امر تحقیقات و شکنجه کننده او بود، آنهم زیر نظر فیض محمد وزیر داخله آنوقت که خودش یک وطنفروش و از قماش صمد ازهر بود."

این بود شمه از جنایات خونین و مرگبار فرد جاسوس، پرچمی شناخته شده، شکنجه گر و قاتل بی رحمی به نام "صمد ازهر" که از کتاب مستند "جفای بزرگ" خدمت هموطنان گرامی تقدیم شد و قضاوت را می سپاریم به هموطنان عزیز که کدام دستان آلوده زمینه تاخت و تاز این جنایتکاران و وطن فروشان و جاسوسان خونریز، بی رحم و سادیست را مهیا می سازند و چرا و کدام اهداف پنهانی را دنبال میکنند. چه زیبا و بجا گفته بود ناپلئون:

"دنیا پر از پلیدی است، نه به خاطر وجود آدم های بد، بلکه بخاطر سکوت آدم های خوب"

بیانید سکوت ها را بشکنیم، تا دنیا بیش از این از پلیدی ها انباشته نشود و یک محیط پاک و منزه برای آیندگان و فرزندان ما ایجاد گردد.

باز هم از ناپلئون نقل قول میکنم که باری گفته بود:

" غیر ممکن کلمه است که تنها در فرهنگ لغت انسانهای احمق یافت می شود"

نیست و نابود باد خودتاجپان خلقی و پرچمی و تجاوزگران روسیه و عاملان بی

مقدار تجاوز ننگین شهم جدی ۱۳۵۸ بر افغانستان!